

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه مکارم (جله دوم)

ختم منہومی استاد اخوت ۱۳/۹/۹۵

برای سلامتی و دستیابی به خیرات و برکات صلوات بفرستید. برای اینکه خدا گناهان ما را ببخشد و با فضل و کرمش با ما برخورد کند صلوات بفرستید. برای این که موانع فیض که مانع آموختن حقایق می شود برطرف شود صلوات بفرستید.

بحث ما سوره تکاثر است.

اولین واژه‌هایی که با آن‌ها مواجه می‌شویم واژه‌ی لهو و تکاثر است. لهو، لعب، زینت، تفاخر و تکاثر مولفه‌های حیات دنیا هستند. حیات دنیا یعنی برخورداری از نوعی تحرک و دریافت که در بستر متغیرها صورت می‌گیرد. تحرک‌های خیالی، جسمی و فکری و....

به هر حال مواجهه و دریافتی دارد که بصورت القا است. مواجهه مقدمه دریافت است، در دریافت، حیات هست. حیات یعنی تحسس (حس داشتن)، که برای عالم خلق است. در حال شدن است.

در مقابل حیات دنیا، حیات آخرت است. حیات آخرت برخورداری از نوعی دریافت حقیقت که در بستری ثابت صورت می‌گیرد و تغییر ندارد. در واقع، تجلی است. برخورداری از نوعی تجلی و دریافت حقیقت در بستر ثابت. این حقیقت را انسان بینا می‌بیند و انسان کور فقط حس می‌کند و نمی‌بیند.

در سوره حدید ۵ مولفه از حیات دنیا گفته شده و در سوره تکاثر همین ۵ تا را به صورت دیگری گفته است. در سوره تکاثر سیر را بیان کرده است. اللهم التکاثر حتی زرتم المقابر، از لهو تا قبر را گفته است.

در فهم واژه می توانیم از طریق کشف مختصات کلمه در دستگاه استفاده کنیم. حیات دنیا را دستگاهی فرض کنیم که در مقابل حیات آخرت قرار می گیرد. نسبت تکاثر را با دیگر مولفه‌ها استخراج کنیم و معنی تکاثر را در بیاوریم. راهش این است که ویژگی‌های دستگاه را استخراج کنیم، از کل به جزء بیایم.

در همه‌ی ذرات دنیا لهو، لعب، زینت، تفاخر و تکاثر هست، مرتبه‌ای نیست. فخر زمانی بوجود می‌آید که فردی که داراست در مقابل یک انسان ندار قرار می‌گیرد.

باید اول ویژگی‌های حیات دنیا را در بیاوریم. نسبت بین کلمات که پیدا شود هر کلمه‌ای با کلمه‌ی دیگر تبیین می‌شود. دستگاه شاکله پیدا می‌کند، شیوه‌ی عملکرد هر کدام روشن می‌شود. مشخص می‌شود که هر کسی چقدر در حیات دنیا هست.

یک نفر می‌خواهد تخصصی را یاد بگیرد، مثلاً جراح شود، پس غایت جراح شدن است که آخر قرار می‌گیرد. جراحی در رشته پزشکی است، تجربه بالینی هم می‌خواهد. رسیدن به علم و تجربه ۱۲ سال زمان می‌برد، پس باید انگیزه داشته باشد. انگیزه باید در امتداد کار وجود داشته باشد. هر شغلی این مقدمات را می‌خواهد.

پس این موارد دستگاه تخصص یافتن در هر شغلی هستند. ناپرده رنج، گنج میسر نمی‌شود: این یک دستگاه است.

دستگاه میسر: در این دستگاه انسان می‌خواهد به مال برسد در زمان کوتاه، بدون سیر مراتب و یک شبه. در این دستگاه یک بازی ترتیب می‌دهند. اگر کسی باخت تمام دارایش به دیگری می‌رسد. میسر یعنی چیزی را با سهولت غیر عادی و غیر متعارف به دست آوردن.

وقتی انسان واژه می‌فهمد و واژه را دستگاه می‌فهمد، به این می‌گویند مختصات یابی واژه. در این صورت کارکرد واژه را می‌توان فهمید. خوبی دستگاه این است که مجموعه‌ای از واژه‌ها را یاد می‌گیرید که اطلاعات زیادی به شما می‌دهد.

شیوه‌ی حضرت علامه (طباطبایی) در آیات این است: هر جا ترتیبی ذکر کرده‌اند معنایی دارد. البته صرف چنین مهم نیست.

اولین بحث حیات دنیاست.

ویژگی های حیات دنیا

۱. حیات دنیا در مقابل حیات آخرت در نظر گرفته شده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخْفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (بقره/۸۶)

هیچ وقت حیات دنیا با آخرت با هم جمع نمی‌شوند. پس می‌فهمیم که حیات دنیا صرف بهره گرفتن از دنیا نیست. حیات دنیا رویکرد انسان به زندگی است و اختیاری است. چون می‌تواند رویکردش را تغییر دهد. پس حیات دنیا نوع نگاه و جهان بینی انسان به دنیا است، نه بهره‌گیری از حیات دنیا.

۲. زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (بقره/۲۱۲)، حیات دنیا برای عده‌ای زینت داده می‌شود.

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْأَحْرَبِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (آل عمران/۱۴) متاع حیات می‌شود همین امکانات.

زینت دادن حب: فردی که با دنیا مواجه می‌شود جهاد را کنار می‌گذارد. برای زنان و فرزندان و اموال خود شأنیتی قائل است که جهاد را کنار می‌گذارد. ترجیح دنیا به احکام و اوامر الهی را حیات دنیا می‌گویند.

مثلا کسی پول داد. پولش را صدقه داد. چه چیزی دارد؟ آخرت را. حالا اگر پول این شخص را از او بگیری. چه چیزی برایش می‌ماند؟ هیچ چیز. این می‌شود حیات دنیا. حیات دنیا محکوم به فنا است، و حیات آخرت محکوم به بقاست. جنس حیات، دنیاست. با حیات فی الدنيا متفاوت است.

به اندازه‌ای که اضطراب داریم و بهم ریخته‌ایم در حیات دنیا هستیم و به اندازه‌ای که آرامش و اتصال به خدا داریم در حیات آخرت هستیم.

مثلا مدرک، متاع حیات دنیاست. که می‌تواند در جهت آخرت استفاده شود. فرض کنید کسی دکترای آب دارد، در بیابان خشکی رها شود. بعد به زمین بگوید که من دکترای آب دارم. باید به من آب بدهی. کاربرد مدرک او در

آن شرایط هیچ است. حالا فرض کنید کسی دکترای آب ندارد و در همان بیابان است. با علمی که دارد جایی از زمین را بکند و به آب برسد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (آل عمران/۱۸۵)

غرور یعنی وقتی با چیزی مواجه شوی و فکر کنی نفعی دارد ولی نفعی ندارد، فریب است. غرور یعنی دنبال جایی می‌گردید ولی آدرس اشتباه می‌روید. حیات دنیا گول زنک همه‌ی امکانات است. مثل زن، مال، زیور. همه‌ی این امکانات یک مابازاء اصلی دارد. ولی حیات دنیا بدل این‌ها را به انسان می‌دهد.

تا این که انسان به آخر خط می‌رسد و تازه می‌فهمد که این‌ها بدل بوده است، تکاثر بوده است. سراب ذات این کار است. و غرور کارکردش است.

در همه جای قرآن الحیاة الدنيا بصورت موصوف و صفت آمده است. موصوف و صفت قید ایضاح دارد. در مضاف و مضاف الیه قید تخصیص می‌دهد. حیاة الدنيا اشتباه نیست. می‌خواهد بگوید که دو نوع حیات داریم. حیات دنیا و حیات آخرت.

حیات دنیا معادل متاع غرور قرار گرفته است. و ما الحیاة الدنيا الا متاع الغرور، این جا منظور حیات در دنیا نیست. منظور جنس حیات است. دنیا بر وزن فعلی است. چون افعال تفضیل است، موصوف می‌خواهد، حیات موصوفش می‌شود.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (انعام/۳۲). یعنی حیات دنیا همان لعب و لهو و غرور است. حصر را این طور معنا می‌کنند.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَسْأَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلُّ قَدْلٍ لَأُؤْخَذَ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰) انعام

این آیه لعب و لهو و غرور را با هم دارد. دین را لعب و لهو قرار دادند یا سبک زندگی شان لعب و لهو است.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (اعراف/۳۲)

حیات دنیا را از منظر اهل دنیا نگاه می‌کند و منظور همین روزمرگی‌هاست و بستر حیات مادی و قابلیت‌هایی که دارد. هر گاه حیات دنیا با "فی" آورده شود منظور بستر زندگی در دنیاست.

خالصه حال است.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ
زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (يونس/۲۴)

این آیه در سوره‌های دیگر مثل کهف و زمر آمده است. آبی که از آسمان نازل می‌شود و با نبات ارض مخلوط می‌شود. حیات دنیا: رویش و نمو دارد. که منشأ آن آسمان است. ویژگی‌های حیات در بستر تغییر و از بین رفتن است.

"فی" از جهتی می‌شود بستر، و از جهتی رویکرد و غایت. اگر بستر شود زمینه ساز است. و اگر غایت شد عذاب است.

ویژگی‌های حیات دنیا:

- قابلیت معامله دارد.
- چیزی جز متاع غرور (امکاناتی دارد که خود را جایگزین مقاصد اصلی می‌کند) نیست.
- در آن چیزی جز لهو و لعب، به معنی فقدان مقصد معتبر و درست نیست.
- چیزی جز مقابله با دار آخرت نیست.
- زینت در آن امری طبیعی است.

- گاهی بعنوان بستر و گاهی بعنوان رویکرد مورد توجه قرآن قرار گرفته است. وقتی بستر است به معنای حیات ظاهری انسان است. وقتی رویکرد است به معنی ارزش گذاری اشتباه و در مقابل ارزش گذاری آخرت است.
 - وقتی بستر شود، رخدادهای محور است. رخدادهای می تواند عذاب یا سود شود. خزی یعنی گرفتاری هایی که در بستر دنیا اتفاق می افتد.
 - هم خودش متغیر و از بین رفتنی است و هم چیزهایی که در آن قرار دارند.
 - برچیدنی است. (صعیدا جزا)
 - رویش در حیات دنیا مرحله بندی دارد.
 - ارتباطی است که با امر خدا یا غیر پیدا کرده و اثر آن رویشی دارای منفعت موقت است که انسان قدرت سیطره بر آن را نداشته و برچیده شدنی است.
 - این رویش دارای منفعت موقت اگر بعنوان مقصد مورد توجه قرار گیرد به آن لهُو و لَعِب گفته شده و متاع غروری بیش نیست. مقصد باید پایدار باشد.
 - نازل ترین سطح بهره مندی انسان از تحرک و داد و ستد که انسان بواسطه هبوط از آن بهره مند شده است. این بهره مندی بصورت طبیعی توجه و اراده انسان را به خود معطوف داشته، ظرفیت بهره مندی او از تحرک و داد و ستد را در سطح ماده تقلیل می دهد. این سطح از بهره مندی با مرگ از انسان سلب می شود.
 - منفعت موقتی است و دائمی. هر چیزی از دنیا اصلش در آخرت است. دعا کنید که خدا از اصل هر نعمتی به شما بدهد. انسان اگر اینطور باشد هر نعمت اخروی که به او می دهند را می شناسد. چون شبیهش را در دنیا دیده است.
 - در آخرت مرحله ها برداشته می شود و استفاده ها محدودیت ندارد. در دنیا بین خواست ها و شدن ها فاصله وجود دارد. بین رویش و دانه مجدد شدن فاصله وجود دارد. در آخرت فاصله ها برداشته می شود.
 - مهم ترین ویژگی حیات دنیا فاصله است. فاصله بین فکر و عمل، فاصله بین علم و عمل.
- هر کاری در بستر دنیا اتفاق می افتد تدریجی است و با فاصله.

جنس آخرت ماده نیست. در آخرت نظام سبب و مسبب برچیده می شود ولی نظام علت و معلول هست. در حیات دنیا خلق خداوند، موقعیت رویش و دریافت دارد، موقت و گذراست و بین همه چیز فاصله هست. در حیات دنیا اسباب دخالت دارند.

بعضی می گویند چون حیات دنیا موقت است کنارش می گذاریم. این رهبانیت است. بعضی می گویند چون حیات دنیا محل تمتع و نفع است پس نهایت استفاده از نفع و منافع دنیا اتخاذ می شود. این احباریت است. علمای یهود که به سمت مال اندوزی رفتند و علمای مسیحیت که رهبانیت را انتخاب کردند. انصار به رهبانیت کشیده شدند و مهاجرین به احباریت.

در نظام اسلامی دو طیف انسان بوجود می آید. آدم‌های مومن کار نابلد، آدم‌های غیر مومن کار بلد و مودی و مزور. جامعه‌ی اسلامی در این صورت نابود می شود. عدم تحلیل درست از حیات دنیا بعد از مرگ پیامبر موجب شد که جامعه اسلامی دچار دردسر شود. بستر بودن حیات دنیا و رویکرد حیات دنیا را نتوانستند تحلیل کنند.

مومنین اقتصاد و علم و مقام را رها می کنند و اهل دنیا نظام را در دست می گیرند. آنقدر فهم مردم تغییر می کند که وقتی امام حسین (ع) مدینه را ترک می کنند، می گویند امام خروج کرده است. به امام خارجی می گویند. می گویند امام برای حکومت دست و پا می زند. فرزند پیامبر (ص) را چه به حکومت!

الان هم می گویند ولی فقیه نباید وارد حکومت بشود. فقیه نباید در حکومت دخالت داشته باشد. این رهبانیت در دین است.

تمام مسندهای تصمیم گیری در کشور باید دست فقها باشد. منظورم این است که دانشگاه باید حوزه بشود. دانشگاه باید فقیه متخصص تربیت کند. که این در سایه‌ی قرآن امکان پذیر است.

بحث حیات دنیا و آخرت بعضی چیزها را برای انسان اثبات می کند. مثلاً جهاد، ضرورت مقاومت، ضرورت صبر، طبیعی بودن معضلات، طبیعی بودن وجود دشمن.

ساعت دوم

چند نکته راجع به مباحث دنیا و آخرت بگویم، در قرآن دنیا را به وزن فعلی آورده است و آخرت را بر وزن فاعله آورده است. نشان می‌دهد که بحث دنیا نوعاً نسبی است، و آنچه راجع به آخرت بحث می‌شود مطلق است. آخرت خودش فاعلیت دارد؛ یعنی یک حقیقت ثابتی دارد و یک حقیقت ثابت به صورت مجزا آمده است ولی دنیا چون حالت نسبی دارد حتماً با موصوفی می‌آورد و در آن قرب و بعد دارد.

بحث لعب

آیاتی که ذکر شده است، را نگاه کنیم، حدوداً ۲۰ آیه است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَا لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (مائده/۵۷)

کسانی که دین شما را به باد استهزا و بازی می‌گیرند، لعب را نزدیک مسخره کردن آورده است. هزو به معنای طعن همراه با بی‌اعتنایی شدید است.

لعب گرفتن دین شما یعنی دین شما را جدی نمی‌گیرند. جدی نگرفتن و احساس کردن اینکه کار مسخره و سخیف انجام می‌دهید. کار کودکانه و کار سخیف پنداشتن.

چرا هزو را مثل دَعْ گرفتید؟ دَعْ همراه با پرت کردن است، و شدت در برخورد است ولی هزو به معنای بی‌اعتنایی است.

مثلاً شما امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید در جوابتان می‌گویند که "برو بابا" این دو معنا دارد،

(۱) یا اینکه برو بابا حال داری!؟

(۲) و یا اینکه به شما می‌گویند که برو بابا، یعنی شما سرکاری! یعنی شما را سرکار گذاشتن.

هزو را بیشتر برای حرف و انتقاد می‌زنند، و دَعْ را بیشتر برای آدم‌ها می‌زنند.

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (مائده/۵۸)

آن‌ها زمانی که اذان می‌گویید و مردم را به نماز می‌خوانید، اتخذهوها هزوا و لعبا که شبيه همان آیه‌ی بالاست.

آیات سوره‌ی اعراف هم جالب است:

أَوْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (اعراف/۹۸)

آیا اهل قریه ایمن هستند از عذابی که برایشان می‌آید در حالی که سرگرم کارهایشان (لعب) هستند. یعنی مشغول‌اند. هر کسی در کار خودشان هستند.

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَ يَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (یوسف/۱۲)

ساعاتی را همراه با خوش گذشتن، بازی کند. بازی کردن مد نظر است. يرتع به معنای خوش گذشتن است.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (انبیاء/۲)

نشنیدن، به دلیل سرگرمی به کارهای دیگر مد نظر است. اگر کسی بخواهد لعب و لهو را در سوره‌ی انبیا کار کند کافی است.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (انبیاء/۲)

لَاهِيَةً قُلُوبِهِمْ وَ أَسْرُورًا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (انبیاء/۳)

در آیات ۲ و ۳ معنای لعب و لهو را نزدیک هم گرفته است. می‌گوید که ما زمین و آسمان را و بین آن را بی قصد و غرض نیافریدیم.

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (انبیاء/۱۶)

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (انبیاء/۱۷)

ما در لعب یک تکرار و عادت داریم، وضعیتی که بر بشر عارض می‌شود و او در غفلت است. ولی در لهو لذت بردن داریم.

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِينَ (انبیاء/۵۵)

این آیه هم بسیار مهم است. لعب در واقع در مقابل حق است، یعنی آن چیزی که بر مدار امر درستی نیست یا اینکه امر حقی نیست. مثل این می‌شود که این را از سر خودت آوردی! یعنی اینکه خدا یکی است دو حالت دارد یا حق است یا از پیش خودت آوردی!

فَدَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (زخرف/۸۳)

لعب را با خوض آورده است. لعب و خوض را دو کلمه‌ی همراستا و تقویت کننده‌ی هم آورده است، در خوض فرد در باطلی فرو می‌رود و در لعب مشغول باطلی می‌شود.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (دخان/۹)

اینجا یلعبون جمله‌ای است که صفت شک شده است. فعل مضارع بعد از اسم مفرد نکره، صفتش است و بعد از اسم معرفه بیاید حال است. یعنی شک عامل لعب است.

شک به معنای بی بهره بودن از یقین است. که می‌تواند با موارد مختلفی باشد. شک قرآن با شک ما متفاوت است. شک یعنی نداشتن امر یقینی در حالی که ما ۵۰-۵۰ را شک می‌دانیم، که در قرآن چنین نیست. یعنی شکی که به لعب کشیده می‌شود.

(۱) هم فی شک یلعبون:

هم: مبتدا. فی شک: خبر اول. یلعبون: خبر دوم

(۲) هم فی شک یلعبون

یلعبون صفت شک است.

(۳) هم یلعبون فی شک،

فی شک: معنای حال است. می‌شود یلعبون فی حال شک

هم فی شكّ یلعبون، هم در حالی که یلعبون در شكّ اند.

یک شكّ، یک هم و یک یلعبون داریم.

یک جریان ۳ ضلعی داریم.

در اثر عدم یقین شكّ ایجاد می شود که ما در این سوره تکاثر) با عدم یقین کار داریم. عدم یقین یعنی من زندگی ای می کنم که مبنای دقیقی برای کارهایم ندارم. ما برای بودن تلاش می کنیم نه برای زنده بودن! ما می خواهیم فقط باشیم ولی چه می دانیم که مبنای بودنمان چیست.

به طور طبیعی شك انسان را به لعب می کشاند، زیرا در دنیا انسان باید یک سری کارها انجام دهد و (بدلیل) فقدان یقین لعب می شود. در نتیجه فقدان یقین در دنیا منجر به اشتغال های روزمره ی بدون جهت می شود و بهترین تعریفی که می توان برای لعب داشت همین است.

معنای آخر را اگر موافق باشید برای لعب در نظر بگیریم:

لعب: اشتغال به کار که به واسطه ی نداشتن مقصد و یقین اتفاق می افتد.

سوره ی دخان سوره ی شب قدر است، که انسان در این شب قدر پیدا می کند، این آیات راجع به حضرت موسی است که بنی اسرائیل را به سمت اهداف مقدس می کشاند و فرعونینانی که غرق می شوند را فی شكّ یلعبون می داند. می گوئیم که چرا موسی برای فرعونیان مطرح نبود؟ چون مبنا نداشتند. موسی برایشان مثل حاجی کریم بود، حرف موسی از یک حرف دیگر متمایز نبود. ربّ السماوات والارض، ربکم، خب این حرف ها برایشان اهمیتی نداشت. شكّ ۵۰-۵۰ نبود، این طور نبود که بگوید که بروم بینم که خدا یکی است یا نه، به طور کلی می گوید بابا بگذار زندگی مان را بکنیم، از دردسر خوشت می آید؟

شكّ در هر حالتی به طور قطع لعب آور است. هر کسی که مبنای دقیقی نسبت به حکومت الهی و ولایی نداشت خیلی راحت دچار لعب می شود، به راحتی دوست دارد به خارج برود. زندگی خوب یعنی چه؟ می گوید زندگی ای

که آسایش داشته باشد، و.... بله این یلعبون است. ۵۰ سال اشتغال داری، بعدش چه؟

باید مبنا داشته باشند، امر یقینی یعنی حقیقتی بتواند به حقیقت دیگر اتکا کند، وقتی یقین نباشد شکّ قطعاً هست. تنها چیزی که در قرآن به عنوان عاملیت یلعبون است شکّ است.

خوض هم در آیه‌ای دیگر مقدمه‌ی یلعبون آمده است. خوض یعنی آن چنان ذهنش را از باطل پر می‌کند که هیچ روزنه‌ای برای خروج از آن ندارد.

جاهایی که می‌شود ما بحث لعب را به صورت تعریف بیاوریم، از هم تاثیر و تاثر پیدا می‌کند. شما می‌توانید اول موصوف را ببینید و بعد حالت موصوف، یعنی لعب حالتی از شکّ می‌شود. وقتی صفت، موصوف می‌شود این حالت است.

الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (طور/۱۲)

قرار گرفتن در باطل، به نحوی که خروج از آن میسر نیست، این خوض است. اشتغال‌های روزمره‌ای ایجاد می‌کند. یعنی در شکّ بودن فقدان یقین معنا می‌شود (فقدان حق) و در این جا وجدان باطل (خوض) است. در این حالات که خوض و شکّ داریم یک حالت حصر خواهیم داشت. در لعب ما به چیزی لعب می‌گوییم که از سرِ فروافتادن در باطل باشد. باطل یعنی هر چیزی که حق نباشد که این سخن خود قرآن است.

شکّ یعنی فقدان یقین، خوض هم فرو رفتن در باطل می‌شود.

سوال آقای چیت چیان این بود که ما ۲۰ آیه راجع به لعب داشتیم، همه را رها کردیم و به یک آیه چسبیدیم. دلیلش چیست؟

گاهی یک واژه هم نشین یک واژه است مثل یرتع و یلعب، مثل هزو و لعب، این‌ها هم جوارند و یک استفاده‌ی نسبی می‌توان از آن داشته باشیم، در بین آیات آن آیاتی که کلمات را به هم چسبانده مهم می‌شوند. نمی‌خواهیم بگوییم هر یلعبونی شکّ دارد و.... ما نمی‌توانیم این را اثبات کنیم. نمی‌توانیم بگوییم که هر لعبی با شکّ است ولی می‌آییم تعریف واژه را در می‌آوریم. یک فقدان یقینی که موجب لعب می‌شود.

بر می‌گردیم به بقیه‌ی آیات، آیا این معنا در آن‌ها صدق می‌کند؟ بله این یک گزاره‌ی عمومی است که با همه‌ی آیات سازگاری دارد. معلوم است که وقتی انسانی یقین ندارد سرگرم بازی می‌شود.

مختصر فرورفتنی در باطل لعب ایجاد می‌کند، و فرورفتن بیشتر، لعب بیشتر ایجاد می‌کند. و می‌توان گفت که هر کسی به اندازه‌ی فقدان یقین و بُعد او از یقین مندی، یا یقین مداری دچار لعب شود یعنی زندگی برایش اشتغال‌های بی‌حاصل و بی‌نتیجه می‌شود. در واقع این یقین انسان است که زندگی او را جهت می‌دهد.

یقین را بعداً توضیح خواهیم داد.

یک مرتبه با این آیه با تحلیل عقلی در آوردیم که هر جایی که لعب است؛ پای شک و خوضی در میان است. و اینکه سن ۷ سال اول لعب است این است که ۷ سال اول سن یقین نیست، تا انسان نتواند به یقین برسد نمی‌تواند غایتمند و هدفمدار باشد. و تا ۴۰ سال اگر یقین آمد که هیچ اگر نیامد از لعب خارج نشده است.

آیا می‌شود لعب را برای ۷ سال اول به کار برد؟ بله، باید بخوانیم ببینیم که ما چقدر خودمان یقین داریم.

وقتی که ما ۷ سال اول را یقین می‌گذاریم، نباید او را مکلف فرض کنیم، خیلی از توقعاتمان باید کم کنیم و این لعب می‌شود.

وقتی سن ۷ سال اول لعب است، پدر و مادرش که در لعب نیستند، می‌گویند که بچه بازی کند، و غرض تربیت روی پدر و مادر می‌آید و پدر و مادر باید تربیتش را با خدا و پیغمبر هم سو کنند. نمی‌گوییم که بچه را بازیگر پرورش بده، بلکه می‌گوییم که غایت و غرض پدر و مادر غایت و غرض کودک است. و هر قدر که پدر و مادر جهت دار تر باشند روی بچه تاثیر خواهند گذاشت. یعنی در این سن غرض و جهت به طور کامل بر کودک سوار می‌شود و بچه بر یقین پدر و مادر منگنه می‌خورد. یعنی نظام کودک یقین کمکی می‌شود. یعنی کسی که به کودک بسم الله را برای اولین بار آموزش می‌دهد چه ثوابی دارد، پس یقین کمکی چقدر مهم می‌شود.

برای جلسه‌ی بعد بحث لهو، زینت، تفاخر و تکاثر را معنا می‌کنیم. و اگر این‌ها جایشان مشخص نشود، تکاثر نمی‌تواند معنا شود. آیاتش را نگاه کنید و تعاریف را استخراج کنید.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات